

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
پیاده‌سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مآخذ	ویرایش دوم	تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی

درس شجاعت

کلمات کلیدی: اباعبدالله‌الحسین علیه‌السلام، عاشورا، درس شجاعت، ترس منطقی و غیرمنطقی، ریشه‌ی رذائل، جرأت اندیشیدن، اعتراف به اشتباهات، آزادی، محبت دنیا، بدبینی، شکست و پیروزی، مرگ و زندگی، رشد در سختی، تفکر توحیدی، شهادت‌طلبی.

حضرت اباعبدالله علیه‌السلام فرمودند: **فَلَكُمْ فِيَّ أُسْوَةٌ**^۱ وجود من و عملکرد من بهترین الگوی تاسی برای شماست و روش من باید الهام‌بخش شما در مسیر زندگی باشد. یکی از درس‌های بسیار بزرگی که از مکتب عاشورای اباعبدالله‌الحسین علیه‌السلام می‌توان آموخت، درس شهامت و شجاعت است. درسی که همه‌ی ما در عرصه‌های گوناگون زندگی، به‌شدت به آن نیازمندیم. نقطه‌ی بارزی که در مقابل شجاعت وجود دارد ترس، جبن، بزدلی و کم‌دلی است. چیزی که بسیاری از انسان‌ها در ابعاد گوناگون زندگی به‌شدت اسیر آن هستند و زیان‌های فراوانی را به‌سبب آن متحمل می‌شوند. منشأ بسیاری از بیماری‌های حتی جسمی، ترس و زبونی انسان است؛ چه رسد به بیماری‌های روانی فراوانی که روانشناسان در جستجوی ریشه‌های آن به عامل جبن و ترس در وجود انسان رسیده‌اند.

انسانی که می‌ترسد، انسانی که دچار هراس شده، قدرت به‌کارگیری ظرفیت‌هایش را از دست می‌دهد. ترس امکان بهره‌مندی از توانمندی‌های وجود انسان را سلب می‌کند. مصداق بارز این را در صحنه‌های نظامی می‌شود دید؛ گرچه در همه‌ی صحنه‌ها مصداق دارد. سربازی که دچار ترس شده، ولو

۱. ابن‌شعبه‌حرآنی، تحف‌العقول، ص ۵۰۵؛ ابومخنف کوفی، وقعة‌الطائف، ص ۱۷۲ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱.

پیشرفته‌ترین سلاح‌ها را در اختیار داشته باشد، دیگر قدرت به کارگیری آن را نخواهد داشت. ترس انسان را خلع سلاح می‌کند؛ توانمندی‌های عظیمی را که خدای متعال در وجود انسان قرار داده از کنترل او خارج می‌کند و انسان را در بهره‌مندی از آنها ناتوان و محروم می‌گذارد. بسیاری از ردائل اخلاقی ریشه در ترس دارد. ریشه‌ی ذلت‌پذیری، انزلام و ستم‌پذیری، ترس در برابر ستمگر است. بسیاری از دروغ‌ها ریشه در ترس دارد؛ ترس از تبعات گفتن حقائق! بسیاری از دورویی‌ها و نفاق‌ها از جبن و بزدلی انسان‌ها ریشه می‌گیرد. اگر شهامت ابراز حقیقت را داشتند، نیازمند به دورویی و تزویر نمی‌شدند؛ نیازمند نفاق و دوگانه رفتار کردن نمی‌شدند. تملق و چاپلوسی ریشه در ترس و بزدلی دارد. انسانی که با شهامت، آمادگی روبه‌رو شدن با تبعات حق‌گویی و حق‌طلبی را دارد، نیازی به چاپلوسی و تملق در برابر قدرتمندان یا زراندوزان نخواهد داشت.

بسیاری از انسان‌ها به‌خاطر همین عامل جبن و ترس، از ابراز اندیشه‌های خود ابا دارند و افکار و نظریات خود را پنهان می‌کنند و مخفی نگه می‌دارند؛ چرا که می‌ترسند با فکر، اندیشه و نظر آنها مخالفت شود. گاهی اوقات ترس چنان عمیق است که حتی به درون انسان هم سرایت می‌کند و جرأت اندیشیدن به آنچه دیگران نمی‌پسندند را از انسان سلب می‌کند و سبب می‌شود انسان قدرت تفکرش را به‌کلی از دست دهد. نه‌تنها فکرش را برای دیگران ابراز نکند، حتی جرأت اندیشیدن به چیزی که دیگران قبول ندارند و تأیید نمی‌کنند را هم نخواهد داشت.

چه بسیار افکار و اندیشه‌های سودمندی که به‌خاطر ترس از بازتاب‌های بیرونی، ابراز نشدند و در ذهن صاحبان آن اندیشه ماندند و برای همیشه دفن شدند و به‌خاطر همین ترس و بزدلی اشخاص، جامعه‌ی بشری از آن اندیشه‌های بلند محروم ماند. انسان‌های جبون، انسان‌های ترسو و بزدل به محض اینکه کوچکترین مخالفتی در برابر اندیشه‌های خود احساس کنند، عقب‌نشینی می‌کنند؛ سخن خود را تغییر می‌دهند و حرف خود را پس می‌گیرند؛ یا از مواضع عملی خود عقب‌نشینی می‌کنند و رفتار خود را تغییر می‌دهند. چون شهامت مواجه شدن با مخالفت‌ها و انگشت‌نما شدن‌ها را ندارند، رفتار و افکاری

را که پیش از آن خود به درستی آن باور داشتند، تغییر می‌دهند و سخن خود را برمی‌گردانند. ترس و بزدلی، آزادی و استقلال اراده را از انسان سلب می‌کند و از او موجودی تابع صرف انتظارات دیگران می‌سازد. این بسیار خطرناک است که ما آن‌طور که خودمان درست می‌دانیم زندگی نکنیم؛ بلکه طوری زندگی کنیم که دیگران می‌پسندند و تأیید می‌کنند. انسان جبون و ترسو، شهامت عمل کردن به آنچه خودش درست تشخیص داده را ندارد و تبدیل می‌شود به یک مطیع محض انتظارات و توقعات دیگران؛ تابع عرف، تابع آداب و رسوم، تابع سنن و آنچه جامعه می‌پسندد؛ آنچه مُد است و مورد قبول اجتماع است و آنچه که به اصطلاح جامعه‌شناسان جزو هنجارهای اجتماعی است. قطعاً چنین کسی دیگر نمی‌تواند در مسیر دین خدا هم حرکت کند.

کسی که می‌ترسد اگر فلان کار را بکنم دیگران چه خواهند گفت، اگر فلان حرف را بزنم دیگران چگونه قضاوت خواهند کرد، نمی‌تواند پیرو خدا باشد. [به تعبیر استاد ما حاج آقای دولابی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه اصلاً آداب و رسوم یک دین مستقل در برابر دین خداست. کسی که تابع آداب و رسوم است دیگر نام پیرو خدا را بر خودش ننهد؛ چون وقتی فرمان خدا می‌آید، او اول ملاحظه می‌کند که آیا جامعه می‌پسندد؟ نکند این رفتار را انجام دهم، به من بگویند مرتجع! عقب‌مانده! امل، واپس‌گرا، بنیادگرا و امثال اینها! چنین کسی مطیع خدا نیست؛ مطیع پسند و عرف و آداب و رسوم جامعه است. انسان ترسو نمی‌تواند با واقعیت‌هایی مواجه شود که مطابق با خواسته‌ها و آرزوها و انتظارات خودش نیست؛ یعنی چشم می‌بندد تا واقعیت‌هایی را که خلاف آرزوها، آرمان‌ها، و خلاف خواسته‌ها و انتظاراتش است، نبیند. او جرأت ندارد با واقعیت‌هایی مواجه شود که خلاف پسند اوست. می‌گریزد؛ فرار می‌کند؛ به کنج تاریکی ناآگاهی پناه می‌برد تا با آن واقعیت‌ها مواجه نشود.

انسان ترسو، انسانی است که توانایی اعتراف به اشتباهات خودش، توانایی اقرار به عیوبی که در وجودش هست را ندارد. و طبیعتاً کسی که جرأت نمی‌کند اعتراف کند که من در فلان مورد تشخیصم، سختم و رفتارم خطا و اشتباه بود، یا فلان نقص و عیب در رفتار و کردارم بود، کسی که

جرأت و شهامت اعتراف به ضعف‌ها و اشتباهات خود را ندارد، طبیعتاً از تصحیح و اصلاح خود بازخواهد ماند. ترس سبب بی‌عملی، سکوت، سازش و محافظه‌کاری در برابر قدرت‌های مفسد و ستمگر و مروج بی‌دینی و تباهی است. انسان ترسو یک موجود محافظه‌کار است. موجودی است که دائماً چرتکه می‌اندازد ببیند نتیجه‌ی ظاهری این اقدام او چه خواهد بود و اگر کوچکترین خطری را احساس کند، از عرصه‌ی مواجهه با آن خطر می‌گریزد. افراد محافظه‌کار، در برابر فسادها و انحراف‌ها، موجودات ساکت و بی‌عمل و سازش‌پذیری هستند و این محافظه‌کاری میوه‌ی ترس آنهاست؛ ترس از دست دادن یا ترس به دست نیاوردن.

اینها برخی از آثار ترس بود که فکر می‌کنم با مصادیقی که بیان شد هر یک از ما بتوانیم در وجود خود روشن‌تر جستجو کنیم و ببینیم آیا خدای نکرده مبتلای به ترس هستیم؟ آیا مواردی بوده که از ابراز نظر خود کوتاه بیاییم و بترسیم؟ یا در برابر حرفی که از لحاظ عقلی غلط بودن آن برای ما مسلم است، اما جامعه آن را می‌پذیرد و طرفدار اوست، جرأت نکنیم نظر مخالف خود را ابراز کنیم؟ یا سخن حقی را نگفته بگذاریم چون نگران بودیم چیزی را از ما سلب کنند یا چیزی را به ما ندهند. مصادق‌های عملی ترس به ما کمک می‌کند که ببینیم آیا چنین بیماری‌یی در ما وجود دارد یا خیر؟

ترس را به دو گونه‌ی عمده می‌شود تقسیم کرد. یک دسته ترس‌های منطقی، معتدل و به‌جا هستند. این‌گونه ترس‌ها سبب می‌شود که انسان در تنظیم رفتارهایی که در لحظه می‌خواهد انجام دهد، دقت بیشتری به خرج دهد و صحیح‌تر عمل کند. اما در برابر این ترس‌ها، ترس‌های غیرمنطقی، شدید و نابه‌جا هستند که موجب می‌شود انسان فلج شود و از اقدام در شرایط حال باز بماند. بنابراین ترس دو گونه‌ی مثبت و منفی دارد.

در فرهنگ دینی ما ترس و خوف و خشیت از خدای متعال مطرح است؛ اما خوب می‌دانیم که خدای متعال موجود ترسناکی نیست. یک معنای ترس از خدا، ترس از عیب‌ها، نقص‌ها، کاستی‌ها و کوتاهی‌های خود انسان است. ترس از این است که من به‌خاطر سستی‌ها، کاهلی‌ها، هوسرانی‌ها و

رفتارهای نابخردانه‌ی خودم، کیفرها و تبعات شدیدی را از جانب خدای متعال متحمل شوم یا از موقعیت‌هایی محروم شوم؛ از نعمت‌های الهی و بالاتر از آن، از نظر محبت‌آمیز خدا، از نیل به لقاء و وصال الهی و از راه یافتن به جایگاه مقربان الهی محروم شوم. اینها برخی از مصادیق ترس از خداست که جزو ترس‌های مثبت، منطقی، به‌جا و معقول است؛ چراکه نقش سازنده‌ای دارد و سبب می‌شود انسان تلاش کند و خودش را از کاستی‌ها، سستی‌ها، آلودگی‌ها و عیوب مبراً کند تا تبعات منفی این عیوب و کاستی‌ها را تحمل نکند و بتواند به قلّه‌های بلند کمال انسانی در بارگاه قرب الهی دست پیدا کند. این، ترس به‌جایی است و آیات و روایات فراوانی در تأیید این خوف و خشیت وجود دارد. قرآن کریم برای خائفین منزلت بالایی قائل است و می‌فرماید: **وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ،^۲ ذَلِكُمْ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ.^۳**

اما ترس‌های غیرمنطقی و نابه‌جایی هم وجود دارد که ریشه‌ی آنها عمدتاً نگرانی از دست دادن دارایی‌های دنیاست؛ ثروت، موقعیت اجتماعی، نام و شهرت، پست و مقام، آسایش و راحتی، سلامتی و حتی جان انسان. ترس از دست دادن چیزهایی که انسان، دارد، یا ترس دست نیافتن و محروم شدن از چیزهایی که آرزوی دستیابی به آنها در عرصه‌ی دنیوی را دارد. اینها ترس‌های مخرب و منفی هستند. ترس از ناکامی و شکست در عرصه‌های مادی و دنیوی، ترس از فقر و محرومیت، مرگ، رنج، مصیبت، ترس از طرد شدن در جامعه، از دست رفتن جاهت اجتماعی و امثال اینها، ترس‌هایی است که انسان را از رشد بازمی‌دارد و از حیات طیبه محروم می‌کند. این‌گونه ترس‌های منفی خود دو دسته‌اند. یک دسته، ترس از خطراتی که بعد طبیعی انسان یعنی حیات انسان را تهدید می‌کند؛ خطرهایی که حیات، سلامتی، راحت و آسایش انسان را تهدید می‌کند. دسته‌ی دیگر در بعد اجتماعی و روانی انسان است. ترس از چیزهایی که شخصیت و اعتبار دنیوی انسان را تهدید می‌کند. همه‌ی این

۲. سوره‌ی الرّحمن، آیه‌ی ۴۶.

۳. سوره‌ی بینه، آیه‌ی ۸.

ترس‌ها ناشی از دلبستگی به دنیاست. ترس از دست دادن یا به دست نیاوردن، ناشی از دلبستگی به چیزی است که نگران از دست رفتنش یا طالب به دست آوردنش هستیم و اگر آن مطلوب و خواسته‌ی ما خواسته‌ی دنیوی باشد، در واقع ریشه‌ی ترس ما حبّ دنیا است که **حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ**؛^۴ انسانی که دل در گرو محبّت دنیا با جلوه‌های مختلفش دارد، [دچار ترس می‌شود]. تمامی ترس‌های منفی و مخرب، ترس‌های نامعقول، فلج‌کننده و زبون‌کننده، میوه‌ی محبّت و دلبستگی به جنبه‌های مختلف دنیاست. انسان ترسو انسانی است که برای پرداختن هزینه‌ی حرکت در خطّ حقیقت و فضیلت آماده نیست. حال آن هزینه‌ای که باید بپردازد، چه تحمّل خطرات جسمی و جانی باشد، چه خطرات مادی و مالی، و چه خطرات اعتباری و اجتماعی و وجاهتش باشد.

ترس‌هایی که از آنها با عنوان ترس‌های منفی نام می‌بریم، یا معلول بدبینی انسان نسبت به آینده است، یا در اثر ارزیابی منفی نسبت به حوادث گذشته است. کسی که حوادث گذشته‌ی زندگی خود را منفی ارزیابی می‌کند، بر این اساس دید منفی پیدا می‌کند تا آینده را هم بد ببیند و لذا نگران پیش آمدن چنین آینده‌ای می‌شود. این ترس‌ها یا معلول بدبینی نسبت به آینده است یا معلول ناشناخته بودن چیزهایی است که از آن می‌ترسد. یک طفل خردسال وقتی وارد اتاق تاریکی می‌شود که هیچ چیز دیده نمی‌شود، دچار ترس‌های موهومی می‌شود. قوه‌ی واهمه‌ی او در این فضای تاریک، صحنه‌های مخوفی را در ذهن او خلق می‌کند. اما اگر کلید اتاق را بزنید و اتاق روشن شود، از آن موجودات ترسناکی که او از شدت ترس داشت در برابر آنها قالب تهی می‌کرد، هیچ خبری نیست. در واقع خود انسان ترسو است که به چیزها هیبت و ترسناکی می‌بخشد و ضعف را به خودش تلقین و القاء می‌کند و آنگاه از آن می‌ترسد و نهایتاً مغلوب دریافته‌های روانی خود می‌شود. در واقع شکست‌های انسان‌ها، بیشتر شکست در درون خودشان است تا شکست از قدرت بیرونی. از ترس خودشان شکست

۴. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۳۱؛ صدوق، خصال، ج ۱، ص ۲۵؛ کراچکی، کنزالفوائد، ج ۱، ص ۲۱۷ و تمیمی آمدی، غررالحکم، ص

می‌خورند، نه از نیرومندی دشمنشان. آن چیزی که فرد را از پا درمی‌آورد، نیروی مقابل او نیست؛ ضعف درونی‌یی است که به خودش القاء و تلقین کرده است. لذا اگر به خودش تلقین مثبت کند، یعنی تلقین توانایی و قدرتمندی کند، به‌جای ترس، شجاعت در او ایجاد می‌شود و در پی آن پیروز خواهد شد.

شکست‌ها معلول ضعف نشان دادن ما در برابر دشمن، یا در برابر دشواری و مشکلاتی است که با آنها مواجهیم؛ نه قدرت آن مشکلات و دشواری‌ها یا دشمنان. بنابراین اگر من به‌جای وضعی که به خود القاء می‌کنم، به خود تلقین مثبت کنم و با یک نگاه درست، به توانمندی‌های خود توجه کنم، شهامت و دلیری در من ایجاد می‌شود و آن شهامت و دلیری به من امکان می‌دهد که از همه‌ی ظرفیت‌ها و نیروهایی که خدای متعال در وجود من قرار داده استفاده‌ی بهینه کنم و بر آن مشکل، مصیبت، دشواری و دشمن به‌خوبی پیروز شوم و فائق آیم. انسان می‌تواند ترس از ناشناخته‌ها را با تجزیه و تحلیل منطقی، با شناخت درست و با معرفت صحیح، از وجود خود ریشه‌کن کند. مثل همان اتاق تاریک که با زدن کلید و روشن شدن اتاق، ترس‌های موهوم کودک از بین می‌رود، اگر ما هم در فضای ذهن و اندیشه‌ی خودمان کلید چراغ تفکر را بالا بزنیم و با اندیشیدن و کسب آگاهی، فضاهای ابهام را به فضاهای شفاف و روشن تبدیل کنیم، بسیاری از ترس‌هایی که گریبان‌گیر ماست و ما را فلج کرده و از زندگی شیرین و توأم با توفیق و پیروزی محروم کرده، از وجود ما رخت برخواهد بست.

اگر انسان دیدگاهش، نگاهش و تعبیرش را در مورد سختی‌ها و مصائبی که در زندگی‌ش پیش آمده تغییر دهد، تمام ترس‌های ناشی از تجربیات تلخ گذشته از وجود او زائل خواهد شد. فقط مهم تغییر دیدگاه است؛ یعنی زاویه‌ی نگاهمان را عوض کنیم. اگر معنای دشواری‌هایی را که در زندگی تحمل کرده‌ایم بفهمیم، اگر انسان درک کند که دشواری‌های زندگی هیچ‌چیز منفی‌یی نیست، ادچار ترس

نخواهد شد. [لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ^۵ در درس صبر در مکتب عاشورا اشاره کردیم که اصلاً انسانیت انسان در دل مشکلات خلق می‌شود. قرآن فرمود: **إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ^۶** رسیدن به لقاء الهی، آن محبوب ازلی، میوهی تحمّل دشواری‌ها و سختی‌هاست. تعالی و تکامل انسان، میوهی مواجهه با سختی‌هاست. سختی‌ها چیزهای بدی نیستند. ابتلائات، نشان‌دهنده‌ی محبت خدا به بنده است. **الْبَلَاءُ لِلْوَلَاءِ^۷** هرچه محبت خدا به بنده‌ای بیشتر باشد، بلاها و ابتلائات آن بنده بیشتر می‌شود؛ چراکه ابتلائات، زمینه‌ساز رشد انسان و بالا رفتن کلاس انسان است. هرچه کلاس شخص بالاتر باشد، امتحانی که برای انتقال به کلاس بالاتر باید بدهد، دشوارتر خواهد بود. پس اگر دشواری‌های بزرگ در زندگی ما رخ نمود، خبر خوشی است که نشان می‌دهد خدای متعال کلاس ما را آن قدر بالا دیده که چنین امتحان دشواری را متناسب با سطح ما دانسته است.

لذا اولیاء خدا وقتی که دشواری‌ها و سختی‌ها به آنها روی می‌آورد، ابراز مسرت و خوشحالی می‌کردند. می‌گفتند: **مَرْحَبًا بِشِعَارِ الصَّالِحِينَ**: خوش آمدی ای شعار صالحان! ای علامت اهل صلاح! برعکس، وقتی

۵. سوره‌ی بلد، آیه‌ی ۴.

۶. سوره‌ی انشقاق، آیه‌ی ۶.

۷. این عبارت مضمون برخی روایات است: **الْبَلَاءُ زَيْنٌ لِلْمُؤْمِنِ وَ كِرَامَةٌ لِمَنْ عَقَلَ**: مصباح‌الشریعه، منسوب به امام صادق علیه السلام، ص ۱۸۳؛ **إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءً الْأَنْبِيَاءُ (ثُمَّ الْأَوْصِيَاءُ) ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الْأُمَمَلُ فَالْأُمَمَلُ؛ وَ يُبْتَلَى الْمُؤْمِنُ بَعْدَ عَلَىٰ قَدْرِ إِيْمَانِهِ وَ حَسَنَ أَعْمَالِهِ فَمَنْ صَحَّ إِيْمَانُهُ وَ حَسَنَ عَمَلُهُ اشْتَدَّ بَلَاؤُهُ وَ مَنْ سَخَفَ إِيْمَانَهُ وَ ضَعَفَ عَمَلَهُ قَلَّ بَلَاؤُهُ**: کلینی، کافی، ج ۲، ص ۲۵۲؛ **قَالَ الْحُسَيْنُ علیه السلام: وَ اللَّهُ الْبَلَاءُ وَ الْفَقْرُ وَ الْقَتْلُ أَسْرَعُ إِلَىٰ مَنْ أَحْبَبْنَا مِنْ رِجْزِ الْبَرَادِينِ وَ مِنَ السَّبِيلِ إِلَىٰ صِمْرِهِ، أَى مُنْتَهَاهُ، وَ لَوْ لَا أَنْ تَكُونُوا كَذَلِكَ لَرَأَيْنَا أَنْكُمْ لَسْتُمْ مِنَّا**: کوفی‌اهوازی، المؤمن، ص ۱۶؛ **قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام: يَا زَيْدُ إِنَّ اللَّهَ يَتَعَهَّدُ عَبْدَهُ الْمُؤْمِنَ بِالْبَلَاءِ كَمَا يَتَعَهَّدُ الْغَائِبَ أَهْلَهُ بِالْهَدِيَّةِ وَ يَحْمِيهِ الدُّنْيَا كَمَا يَحْمِي الطَّيِّبُ الْمَرِيضَ**: ابن‌همام‌اسکافی، تمحیص، ص ۳۱.

که دشواری‌ها پشت می‌کردند و رفاه رو می‌آورد، نگران بودند و می‌گفتند: **ذَنْبٌ عَجَلْتُ عُقُوبَتَهُ!**^۸ [گناهی از من سر زده که در کیفرش تعجیل شده است].

بنابراین اگر معنای درست سختی‌ها و دشواری‌های زندگی فهمیده شود، و فهمیده شود که در مواجهه‌ی با دشواری‌هاست که انسان می‌تواند به تکامل برسد و انسانی که دشواری سر راهش نیست به معنای تکامل نیافتن اوست، [دشواری ترسناک نخواهد بود]. دانش‌آموزی که امتحانی سر راهش نیست، به معنای عدم رشد اوست و انسانی که هیچ امتحانی در زندگی برایش پیش‌بینی نشده، نشان‌دهنده‌ی این است که اصلاً دانش‌آموز مدرسه‌ی تکامل نیست. همان‌طور که طفلی که هیچ‌گاه نام او را در مدرسه‌ای ننوخته‌اند، هیچ‌وقت هم با امتحانی مواجه نخواهد بود. بنابراین اگر انسان معنای درست دشواری‌ها، سختی‌ها و مشکلات را در زندگی خود بفهمد و تعبیر درستی از دشواری‌ها و مشکلات در زندگی به دست آورد، دیگر در مواجهه با دشواری‌ها، دچار ترس، زبونی، جبن و بزدلی نمی‌شود، چون ارزیابی منفی ندارد تا نگاه او را به آینده تحت‌الشعاع قرار دهد و او را به بدبینی و سوءظن نسبت به آینده مبتلا کند و اضطراب و استرس او را از پا درآورد. ترس از مشکلات و مصائب و ترس از مرگ که یکی از بزرگترین ترس‌هایی است که انسان‌ها را به زبونی می‌کشد، با جهان‌بینی الهی به خوبی از وجود انسان رخت برمی‌بندد.

انسانی که از منظر تفکر الهی به عالم می‌نگرد، زندگی دنیوی برای او عرصه‌ی ترسناکی نخواهد بود و دشواری‌ها و سختی‌های زندگی او را فلج و زبون نخواهد کرد. انسانی که معنای مرگ را فهمیده، مرگ را لحظه‌ی دیدار و ملاقات و حادثه‌ای میمون و مبارک می‌داند. انسانی که معشوقی دارد، حتی معشوق مجازی، آن لحظه‌ای که حجاب‌ها و موانع کنار می‌رود و امکان وصال با محبوب و معشوق برای او

۸. قَمِي، عَلِيٌّ بِنُ اِبْرَاهِيمَ، التَّفْسِيرِ، ج ۱، ص ۲۰۰؛ كَلِينِي، كَافِي، ج ۲، ص ۲۶۳ و صدوق، امالی، ص ۶۶۷: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : كَانَتْ مُنَاجَاةَ اللَّهِ لِمُوسَى: يَا مُوسَى إِذَا رَأَيْتَ الْفَقْرَ مُقْبِلًا فَقُلْ مَرْحَبًا بِشِعَارِ الصَّالِحِينَ، وَإِذَا رَأَيْتَ الْغِنَى مُقْبِلًا فَقُلْ ذَنْبٌ عَجَلْتُ عُقُوبَتَهُ، فَمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيَّ أَحَدٍ هَذِهِ الدُّنْيَا إِلَّا بِذَنْبٍ لِيُنْسِيَهُ ذَلِكَ فَلَا يَتُوبُ، فَيَكُونُ إِقْبَالُ الدُّنْيَا عَلَيْهِ عُقُوبَةً لِدُنُوبِهِ.

فراهم می‌شود، چقدر برایش دوست‌داشتنی و شیرین است! در همین عشق‌های بشری مجازی و پیمان زناشویی، شب نخست یا شب زفاف که عاشق و معشوق به وصال هم می‌رسند، چه شب شیرینی برای آنهاست! شبی است که حجاب و مانع کنار رفته و امکان وصال بدون مزاحمت برای آنها فراهم شده است. انسانی که معنای درست مرگ را در جهان بینی الهی فهمیده، می‌داند که لحظه‌ی مرگ لحظه‌ی دیدار است؛ لحظه‌ای است که حجاب‌ها کنار رفته و به تعبیری زفاف حقیقی مؤمن است. لذا وقتی سخن از مرگ مؤمن و قبر مؤمن می‌شود، روایات می‌گویند هنگامی که مؤمن را در قبرش می‌گذارند، به او می‌گویند: **نَم نَوْمَةَ الْعُرُوسِ**^۹ همچون نوعروسان در حجله، با آسایش خاطر بخواب! پس شب مرگ، شب زفاف و وصال حقیقی مؤمن است. اگر مؤمن این معنای مرگ را بفهمد، و بفهمد که مرگ در حقیقت ترک مرحله‌ی مادون و مقدمه‌ی تولد در مرحله‌ی مافوق است، آاز مرگ هیچ ترس و نگرانی نخواهد داشت. همان‌طور که جماد با مرگ جمادی خودش به نبات و گیاه تبدیل می‌شود، همان‌طور که گیاه با مرگ نباتی خودش به حیوان تبدیل می‌شود، و همان‌طور که حیوان با مرگ حیوانی خودش به انسان و بشر تبدیل می‌شود، انسان هم با مرگ در مرحله‌ی طبیعی خودش به حیات طیبه‌ی انسانی نائل می‌شود.

این مرگ، مقدمه‌ی تولد است. اگر مرگ‌های قبلی سبب نابودی و خسران بود، مرگی هم که از این عالم وجود دارد سبب خسران و نابودی است؛ اما اگر مرگ‌های گذشته‌ی ما همه مقدمه‌ی تعالی و تکامل ما بود، پس مرگ چه ترس و نگرانی دارد؟ اگر تعبیر و نگاه ما به مصائب، مشکلات و سختی‌ها تغییر کند و از منظر جهان‌بینی الهی به دشواری‌های زندگی نگاه کنیم دیگر ترس و زبونی سراغ ما نمی‌آید؛ دیگر حوادث و دشواری‌های زندگی نمی‌تواند ما را اسیر بدبینی و منفی‌بافی کند و آینده را

۹. کلینی، کافی، ج ۳، ص ۱۳۱؛ کوفی‌اهوازی، زهد، ص ۸۲ و عیاشی، التفسیر، ج ۲، ص ۲۲۶. **قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ... فَإِذَا وَضِعَ فِي قَبْرِهِ فَتَحَ اللَّهُ لَهُ بَاباً مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ يَدْخُلُ عَلَيْهِ مِنْ رُوحِهَا وَ رِيحَانِهَا ثُمَّ يُفَسِّحُ لَهُ عَنْ أَمَامِهِ مَسِيرَةَ شَهْرٍ وَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ يَسَارِهِ، ثُمَّ يُقَالُ لَهُ نَم نَوْمَةَ الْعُرُوسِ عَلَى فِرَاشِهَا أُبَشِّرُ بِرُوحٍ وَ رِيحَانٍ وَ حَتَّةٍ نَعِيمٍ...**

چنان برای ما ترسناک و مخوف ترسیم کند که قدرت حرکت و بهره‌مندی از نیروها و استعداد‌های خداداد را از ما سلب کند.

یکی از چیزهایی که انسان را دچار ترس می‌کند، این است که خودش را مهم‌تر از دیگران می‌پندارد. این از آن چیزهای عجیب است. همه‌ی دشواری‌هایی که افراد از آن می‌ترسند در مورد دیگران مصداق پیدا کرده است؛ یعنی اگر من از ابتلاء به بیماری می‌ترسم، همین الان افرادی به بیماری مبتلا هستند. اگر از فقر می‌ترسم، همین الان انسان‌های فقیری وجود دارند. اگر از هر سختی در این عالم طبیعت می‌ترسم، انسان‌های دیگری هستند که الآن به آن سختی‌ها مبتلایند. اگر من خودم را هم‌اهمیت با دیگران بدانم و مهم‌تر از دیگران ندانم، خودم را بی‌جهت عزیزدانه ندانم، حساب خودم را از دیگران جدا نکنم و برای خودم اهمیت فوق‌العاده و ویژه‌ای قائل نشوم، به فرض که این دشواری‌ها واقعاً در آینده برایم پیش بیاید، [چرا باید نگران شوم؟] گرچه بسیاری از چیزهایی که ما می‌ترسیم در آینده پیش بیاید، واقعاً جز وهم ما نیست. آینده می‌رسد و خودمان می‌خندیم که از چه چیزهای موهومی می‌ترسیدیم که هیچ‌یک واقع نشد. منفی‌بافی ذهن ما بود که آنها را خلق کرده بود و در جهان واقعیت پیش نیامد. اما اگر هم فقر، بیماری، سختی، محرومیت، اهانت و هرچه انسان از آن می‌ترسد، پیش آید، همین الان افرادی هستند که به آنها مبتلایند، مگر من در این عالم تافته‌ی جدابافته هستم؟ اگر دچار حبّ نفس، خودخواهی و خودبرتربینی نشوم چرا باید نگران باشم؟ همان‌طور که برای آنها پیش آمده برای من هم پیش می‌آید؛ مگر من چه موجود فوق‌العاده و استثنایی هستم که حسابم جداست؟ چرا در شرایطی که دیگران از فقر رنج می‌برند، من باید در رفاه باشم؟ چرا در شرایطی که دیگران از بیماری درد می‌کشند، من باید در سلامتی باشم؟

همین خودخواهی‌های ماست که ما را از مواجه شدن با مشکلاتی که دیگران اکنون با آنها دست و پنجه نرم می‌کنند، می‌ترساند. لذا اگر این خودخواهی و خودبرتربینی از وجود ما رخت بربندد، قدرت مواجهه با سختی‌ها را پیدا خواهیم کرد. آنچه ما را خلع سلاح کرده، همین است که خودمان را یک

موجود ویژه و فوق‌العاده‌ای تعریف کردیم که باید از معرض آن مصائب و سختی‌هایی که دیگران به آنها مبتلا هستند، مصون بماند؛ لذا نگرانی که مبدا مبتلا شویم. ولی اگر خودمان را هم‌اهمیت با دیگران تعریف کنیم، آن‌وقت چنین نگرانی‌یی مطرح نمی‌شود.

نکته‌ی دیگر اینکه اگر انسان از پیش، منتظر وقوع حادثه‌ای باشد، در لحظه‌ی وقوع آن حادثه کمتر آسیب می‌بیند. گاهی یک اتفاق غیرمنتظره برای ما پیش می‌آید، به‌صورت ناگهانی عزیزی از دنیا می‌رود، صدمه‌ای به ما وارد می‌شود، تهمتی در جامعه به ما می‌زنند که هیچ راهی برای دفاع و تبرئه از خود را نداریم، با مشکلی در زندگی مواجه می‌شویم که از پیش منتظر آن نبودیم، طبیعی است آنجا خیلی به هم می‌ریزیم. اما اگر انسان از پیش به خودش وعده دهد که ضرورت زندگی در این عالم بیمار شدن هم هست، لازمه‌ی زندگی در این عالم از دنیا رفتن و مرگ هم هست، اگر انسان واقعیت‌های عالم را به خودش حالی کند، و تفهیم کند که این عالم لازمه‌اش موت و حیات است، فقر و غناست، بیماری و سلامتی، و راحتی و سختی است، آن‌وقت در لحظه‌ای که با سختی مواجه می‌شود، مأیوس نمی‌شود؛ خودش را نمی‌بازد و از رویارویی با سختی‌ها اسیر ترس و وحشت نمی‌شود. انسان بنا را بر این بگذارد که قرار است من روزی بمیرم؛ قرار است روزی پیر و فرسوده شوم؛ قرار است روزی بیمار و رنجور شوم و این یک امر طبیعی در زندگی این عالم است. از امام رضا علیه السلام حدیثی نقل شده که حضرت فرمودند: خدای متعال راحتی و عیش را در آخرت قرار داد و بشر از سر جهالت و نادانی در دنیا دنبالش می‌گردد.^{۱۰} آن عیش غیرمنقّص و دائمی در این عالم وجود ندارد. انسان این واقعیت را به خودش بفهماند و خودش را قانع و پذیرای این واقعیت کند. اگر این را به‌عنوان یک واقعیت در زندگی پذیرفت، وقتی سختی‌ها، دشواری‌ها، بیماری‌ها و مرگ‌ها پیش می‌آید، به هم نمی‌ریزد؛ کنترل اعصاب خود را از دست نمی‌دهد و از روبه‌رو شدن با آنها دچار وحشت نمی‌شود. اگر

۱۰. صدوق، خصال، ج ۱، ص ۶۴ و ابن‌فهدحلی، عده‌الداعی، ص ۱۷۹: قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: إِنِّي وَضَعْتُ خَمْسَةَ أَشْيَاءَ فِي خَمْسَةِ وَ النَّاسُ يَطْلُبُونَ فِي خَمْسَةِ أُخْرَى فَمَنْ يَجِدُونَ؟! إِنِّي... وَضَعْتُ الرَّاحَةَ فِي الْجَنَّةِ وَ النَّاسُ يَطْلُبُونَ فِي الدُّنْيَا فَمَنْ يَجِدُونَ... .

برای گذشته‌های تلخ افسوس خوردیم، ضرر کردیم؛ اما اگر از آن عبرت گرفتیم، سود بردیم. تجربه‌های تلخ گذشته‌ی ما برای افسوس خوردن نیست؛ برای عبرت گرفتن است؛ برای این است که آن را دستمایه‌ی رفتار و عمل بهتری در آینده قرار دهیم. همین‌طور دشواری‌هایی که در آینده ممکن است پیش آید، برای این نیست که انسان اسیر ترس شود و قدرت حرکتش سلب شود؛ برای تدارک دیدن و کسب آمادگی در مواجهه با آن مشکلات است. لذا اگر نگاه به گذشته، یأس‌آفرین شود، و نگاه به آینده اضطراب‌آفرین شود، نگاه غلطی است؛ اما اگر انسان نگاه به گذشته و آینده را دستمایه‌ای برای بهتر عمل کردن در حال قرار دهد، ارزشمند است. آن وقت است که می‌تواند از گذشته عبرت بگیرد و برای آینده تدارک ببیند و این دو را با هم گره بزند و رفتار حال خودش را سازمان دهد. این بهترین نحوه‌ی بهره‌گیری از گذشته و آینده است.

به‌هرصورت، انسان با رهایی از خودخواهی و دنیاطلبی و به تعبیر دیگر با رهایی از حبّ نفس و حبّ دنیا که دو روی یک سکه است و فی‌الواقع یک چیز است، از چنگال ترس‌های غیرمنطقی و موهوم، نجات و آزادی پیدا می‌کند. انسان موحد، انسانی است که تنها خدا را ضارّ و نافع می‌داند، همه‌ی نفع‌ها را از خدا می‌بیند و همه‌ی زیان‌ها را هم از خدا می‌بیند. جز خدا در این عالم احدی را فاعل نمی‌بیند، که **لَا مُؤَثَّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ**.^{۱۱} هرچه به او می‌رسد از سود و زیان، از راحتی و سختی، از موت و حیات، از بیماری و سلامتی، از فقر و غنا، همه را از جانب خدا می‌بیند. همان تعبیر زیبای امیرالمؤمنین **عَلَيْهِ السَّلَام** در مناجات شعبانیه که به خدا عرض می‌کنند: **إِلَهِي بِيَدِكَ لَا يَبِيدُ غَيْرَكَ زِيَادَتِي وَ نَقْصِي وَ نَفْعِي وَ ضَرِّي**:^{۱۲} خدایا دست خودت است، دست احدی جز تو نیست، وقتی آنچه دارم زیاد می‌شود، تویی که زیاد کردی؛ گرچه به‌دست یک انسان، اما تو بودی که به‌دست او این را به من رساندی. **وَ نَقْصِي**: وقتی از

۱۱. این عبارت از اقوال بزرگان است: کمره‌ای، شرح‌اصول‌کافی، ج ۱، ص ۶۵۰؛ حسینی، توحید صدوق، ص ۶۸؛ ملاصدرای،

شرح‌اصول‌کافی، ج ۱، ص ۳۴۲ و مازندرانی، شرح‌اصول‌کافی، ج ۱، ص ۳۸۷.

۱۲. سیّدین‌طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۳، ص ۲۹۶؛ مجلسی، زادالمعاد، ص ۴۸ و محدّث‌قمی، مفاتیح‌الجنان، اعمال ماه شعبان.

چیزهایی که دارم کاسته می‌شود، و از دستم می‌رود، گرچه یک بشر این را از من گرفت، یا یک حادثه‌ی طبیعی آن را از زندگی من خارج کرد، اما تو بودی که به این وسایل آن را از زندگی من خارج کردی. **وَ نَفَعِي**: وقتی که سودی عاید من شد، خدایا تو بودی که این سود را رساندی. تلاش، برنامه‌ریزی، هنرمندی، زرنگی یا زیرکی من نبود؛ این تو بودی که آن سود را به من رساندی. **وَ صَرِي**: وقتی خسارتی به من وارد شد، این تو بودی که آن خسارت را وارد کردی. احدی جز تو در زندگی من کاره‌ای نیست. **بِيَدِكَ لَا بِيَدِ غَيْرِكَ**: دست خودت است؛ دست احدی جز تو نیست. هرچه می‌شود تو می‌کنی و هرچه تو می‌کنی نیکو می‌کنی. به تعبیر قرآن کریم که فرمود: **قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ**: خدایا تو مالک عالم ملکی، هر که به قدرت رسید تو به او قدرت دادی. هرکس هم از قدرت پایین کشیده شد، تو او را از قدرت پایین کشیدی، **وَ تُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَ تُدَلِّئُ مَنْ تَشَاءُ**: هرکس عزیز شد تویی که او را عزیز کردی. هر که خوار شد این تو بودی که او را خوار کردی. **بِيَدِكَ الْخَيْرُ**: همه در دست توست و دست تو هم ید خیر است؛ یعنی آنچه می‌کنی نیکوست و آنچه به دست تو جاری می‌شود خیر است. **إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**^{۱۳} و تو بر هر کار توانایی. تو توانایی که در قالب نفع، ضرر، عزت، خواری، سلامتی، بیماری، در قالب چیزهای متضاد، به یکسان خیر را به بندهات برسانی.

اگر انسان باور کرد که غیر خدا احدی کاره‌ای نیست، هیچ نفعی و هیچ ضارتی، هیچ سودرسانی و هیچ زیان‌رسانی جز خدا در زندگی ما وجود ندارد، اگر این را انسان باور کرد دیگر ترس از آینده چیست؟ اگر در آینده‌ی زندگی من جز خدا احدی کاره‌ای نیست و خدا هم جز خیر از دستش جاری نمی‌شود پس ترس از چه؟ **أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ**^{۱۴} اولیاء خدا، دوستان خدا، نه ترس

۱۳. سوره‌ی آل‌عمران، آیه‌ی ۲۶.

۱۴. سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۶۲.

دارند که در آینده چه خواهد شد، چرا که می‌دانند در آینده هرچه بشود خدا می‌کند و خدا هم هرچه می‌کند نیکو می‌کند، و نه حزن و اندوه و تأسف نسبت به گذشته دارند؛ چون می‌دانند هرچه در گذشته شد خدا کرد و هرچه خدا کرد نیکو کرد. لذا این نگاه توحیدی به زندگی، ریشه‌ی ترس را از وجود انسان می‌کند و انسان را از اسارت ترس نجات می‌دهد. بیم و امید انسان را به یکسان به درگاه الهی می‌برد.

موحد چو در پای ریزی زرش و گر تیغ هندی نهی بر سرش

امید و هراسش نباشد به کس چنین است آیین توحید و بس

انسان مؤمن و موحد خودش را در کنف حمایت الهی و در پناه امن الهی قرار می‌دهد و ایمان الهی او را از هر نگرانی محفوظ نگه می‌دارد. اصلاً معنی ایمان در امنیت الهی قرار دادن خویش است. خدای متعال فرمود: **الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ**^{۱۵} کسانی که ایمان آوردند و ایمانشان را با ظلم آلوده نکردند، جامه‌ی ظلم بر تن ایمانشان نپوشاندند، در امان الهی قرار دارند. معنای حقیقی این ظلم هم، چیزی جز غیرخدا را کاره دانستن در زندگی نیست. بزرگترین ظلم این است که ما برای خدا شریک قائل شویم. **إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ**^{۱۶} انسانی که غیرخدا را در زندگی خود کاره‌ای می‌داند، شرک فاعلی قائل است. پس کسانی که ایمان آوردند و بر تن ایمان توحیدی خویش جامه‌ی ظلم نپوشاندند، یعنی غیرخدا را در زندگی خود کاره‌ای نپنداشتند، **أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ**: اینها هستند که امنیت نصیبشان می‌شود و در امان الهی قرار دارند و هیچ ترسی برایشان وجود نخواهد داشت. **وَ هُمْ مُهْتَدُونَ**: و همین‌ها هستند که راه به هدایت بردند و آن شناخت واقعی و حقیقی را از حقایق هستی به دست آوردند.

۱۵. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۸۲.

۱۶. سوره‌ی لقمان، آیه‌ی ۱۳.

با این نگاه درست است که ترس‌های غیرمنطقی، ترس‌های شدید و فلج‌کننده و نابه‌جا، از وجود انسان رخت برمی‌بندد و شهامت و شجاعت جایگزین آن می‌شود. البته با رخت بر بستن ترس‌های منطقی، به‌جا و معتدل، تهوّر و بی‌باکی غیرمنطقی در وجود انسان حاکم می‌شود و این تهوّر، گستاخی و غیرعقلانه خویشتن را به خطر زدن، بسیار منفی است و مثل خودِ ترس مطرود است. آنچه ما از آن سخن می‌گوییم، شجاعت و شهامت است که با از بین رفتن ترس‌های غیرمنطقی و نابه‌جا، شدید و فلج‌کننده، و منفی و مخرب، در وجود انسان حاکم می‌شود. و همان‌طور که دیدیم میوه‌ی نگاه درست، خردمندان و مؤمنانه و موحدانه به زندگی است. انسانی که این‌گونه به زندگی نگاه می‌کند، ترس سراغش نمی‌آید و به‌جای ترس، شجاعت در وجودش حاکم می‌شود. به‌جای جُبْن و بزدلی، شهامت در وجودش مستقر می‌شود.

اما میوه‌ی شهامت و شجاعت چیست؟ انسانی که شهامت و شجاعت دارد می‌تواند از اشتباهات و خرافات خودش، و از انحرافات و تباهی‌ها آزاد شود. همه‌ی بدبختی‌های بشر که اسیر خرافه‌ها و اباطیل است، مال این است که جرأت تجدیدنظر در افکارش و پذیرش اینکه آنچه من فکر می‌کردم غلط است را ندارد. همه‌ی این بیراهه رفتن‌ها و انحرافات و آلودگی‌های بشر مال این است که جرأت اعتراف به اینکه من خطا کردم و تا اینجا راه زندگی را اشتباه رفتم و حالا تغییر روش می‌دهم را، نه پیش دیگران، حتی در درون خودش هم ندارد. انسانی که این شهامت را به دست آورد می‌تواند خودش را از اسارت اشتباهات و خرافات، از اسارت انحرافات و فسادها نجات دهد و به پیشرفت و تکامل و تعالی دست پیدا کند؛ چه در حوزه‌ی نظری و علمی و چه در حوزه‌ی عملی و رفتاری. تمام پیشرفت‌ها و تکامل‌ها در طول تاریخ بشر میوه‌ی این است. اگر در عرصه‌ی اندیشه و علم و نظر، انقلابات فکری می‌بینید، مال انسان‌های باشهامتی بوده که جرأت تردید کردن در مسلمات فکری دوران خود را به خودشان داده‌اند و از هو شدن نترسیده‌اند. اگر اصلاحاتی در جوامع بشری می‌بینید، اگر انسان‌هایی را می‌بینید که توانسته‌اند تحولات بزرگ در زندگی خود و دیگران ایجاد کنند و در مسیر تعالی و تکامل،

زندگی خود را متحوّل کنند، مال همین شهامت و جرأت است. شهامت اعتراف به اشتباهات گذشته و پذیرش اینکه من در گذشته خطا می‌کردم و الآن آماده‌ام که روشم را تغییر دهم، میوه‌های بسیار شیرینی برای زندگی انسان به بار می‌آورد.

آزادی از یوغ ستمگران و قدرت‌های زورگو، میوه‌ی شهامت انسان‌های دلیر و دلاوری بوده که خطر کردند، از تهدیدها و دشواری‌ها نترسیدند، از جان باختن در راه استقرار عدالت و حقیقت نترسیدند، به میدان رویارویی با قدرت‌های فاسد و ستمگر آمدند و بشر را از یوغ ستمگران و مستبدان آزاد کردند. استقلال در فکر و عمل، در عرصه‌ی زندگی، و رهایی از رسوم و عرفیات غلط رایج، از میوه‌های شیرین این شجاعت و شهامت است. انسان‌های باشهامت به راحتی می‌توانند به عرف و سنت غلط رایج در جامعه‌ی خودشان نه بگویند و از اینکه متفاوت با دیگران عمل کنند، هیچ نترسند. اگر اندیشه‌ی من مرا به چیزی که درست‌تر است، رهنمون شده، چرا بترسم از اینکه این چیز درست‌تر را عمل کنم؟ شهامت و شجاعت، این آزادی، استقلال و اراده‌ی آزاد در صحنه‌ی عمل را نصیب انسان می‌کند. عزّت و کرامت نفس، میوه‌ی شجاعت است. انسان شجاع است که تن به ذلّت و خواری نمی‌دهد و خودش را به هیچ چیز نمی‌فروشد. نه تطمیع‌ها و نه تهدیدها هیچ‌یک نمی‌توانند او را از عظمت‌های خودش محروم کنند و به زبونی و ذلّت، به خواری و ستم‌پذیری و تو سری خوردن بکشانند.

جلسه‌ی گذشته در درس عزّت و کرامت نفس در مکتب عاشورا دیدیم که چطور این سنجیه‌ی اخلاقی می‌تواند میوه‌های شیرین صفات برجسته‌ی انسانی را ثمر دهد. انسان باشهامت انسانی است که می‌تواند همه‌ی ظرفیت‌های نهفته‌ی وجود خود را به خوبی و به طور کامل در مسیر تعالی و سعادت خود و دیگران به کار گیرد. شجاعت و شهامت نعمت بزرگ الهی است. به تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام:
الشَّجَاعَةُ نُصْرَةٌ حَاضِرَةٌ وَ فَضِيلَةٌ ظَاهِرَةٌ:^{۱۷} شجاعت پیروزی نقد و حاضر است و فضیلت آشکار و ظاهر.

۱۷. تمیمی آمدی، غررالحکم، ص ۸۱۶ و لیشی، عیون‌الحکم، ص ۵۰.

انسان شجاع، انسان پیروز است. در همین بحث‌های مکتب عاشورا عرض کردم که از دیدگاه اسلام، عرصه‌ی ارزیابی پیروزی و شکست، صحنه‌های بیرونی نیست؛ صحنه‌های درونی است. انسان پیروزمند انسانی است که در درون خودش پیروز شده است؛ ولو در بیرون شهید شده، از پا درآمده، یا زندانی و شکنجه شده باشد. انسانی که توانسته در برابر جهل خود، در برابر هوای نفس، منیت‌ها و خودخواهی‌ها، وسوسه‌ها و تمنیات نفسانی خود، مردانه بایستد و آنها را در هم بشکند و به فضیلت‌ها و حقیقت‌ها پایبند بماند، پیروزمند است؛ اگرچه در ظاهر اسیر یا کشته شده باشد. و انسانی که در صحنه‌ی درون شکست خورد، و اسیر جهل، هوس، خودخواهی و وسوسه‌های شیطانی و نفسانی خود شد، شکست خورده است؛ ولو به صورت ظاهری در صحنه‌ی بیرونی، قدرت به دست آورده و مخالفان خود را هم سرکوب کرده باشد. لذا **الشَّجَاعَةُ نُصْرَةٌ حَاضِرَةٌ**: شجاعت پیروزی نقد است. انسان شجاع انسانی است که در درون خودش پیروز است؛ پس پیروزی او نقد است. برای دستیابی به پیروزی منتظر پایان مبارزه نیست و این پیروزی در وجود او به‌عنوان یک فضیلت برجسته آشکار است؛ **وَ فَضِيلَةٌ ظَاهِرَةٌ**.

با این مقدمه دانستیم که شجاعت میوه‌ی درخت عقل و ایمان است. عقل سلیم و نیرومند و ایمان راسخ و راستین، انسان شجاع می‌سازد. اکنون که با این مقوله آشنا شدیم می‌خواهیم نگاهی به عرصه‌ی عاشورا بیندازیم و جلوه‌های زیبای شهامت و شجاعت را ببینیم. ابتدا بگویم که جنایت‌ها در تاریخ بشر مرعوبیت به دنبال آوردند. جنایت‌های بزرگ بسیاری از انسان‌ها را مرعوب کرده و ترسانده‌اند. ولی در برابر آن، شهادت‌ها به جوامع بشری شهامت و آمادگی بخشیده‌اند. انسان جنایتکار خوف را به دل‌ها وارد می‌کند و انسان شهادت‌طلب، روح شهامت و شجاعت را در جامعه می‌دمد و جامعه‌ی مرده و زبون را زنده می‌کند و به آن آزادگی می‌بخشد. فرق بین خودکشی و شهادت‌طلبی که غربی‌ها نتوانستند هضم کنند، همین است. برخی از غرب‌باورهای جامعه‌ی ما نیز هم‌صدا با غربی‌ها، شهادت‌طلبی را نوعی افتخار غیرعقلایی ارزیابی کردند. انسانی که خودکشی می‌کند، رفتار ناشی از

عجز و جهل است. خودکشی یعنی ابراز ضعف و زبونی در برابر دشواری‌ها، مشکلات و دشمنان؛ اما شهادت‌طلبی، ناشی از قدرت روحی و معرفت و آگاهی انسان شهادت‌طلب است. بین این دو بسیار تفاوت است. در واقع شهید با ریختن خون خود در راه حق و عدالت، به خون خودش ارزش می‌بخشد. انسان شهادت‌طلب با شهادت خود، این خونی را که ممکن است در یک تصادف رانندگی بریزد، یا در اثر یک بریدگی از دست انسان جاری شود، ارزشمند می‌کند و به خون خود قیمت می‌بخشد.

تمام کارهای ارزشمندی که در طول تاریخ بشری در جوامع انسانی اتفاق افتاده، همه‌ی تلاش‌ها و تکاپوهای علمی، همه‌ی خلاقیت‌ها و آفرینش‌های هنری، همه‌ی کارهای خیریه و انسان‌دوستانه، تمام کارهای ارزشمند، در سایه‌ی حاکمیت امنیت و عدالت در جوامع تحقق پذیرفته است. اگر جامعه، ناامن باشد، هنرمندان فرصت خلاقیت‌های هنری نخواهند داشت؛ اندیشمندان فرصت تفکر آزاد علمی نخواهند داشت؛ حتی انسان‌های خیر و نیکوکار عرصه‌ی مساعد و آماده‌ای برای خیراندیشی و خیرخواهی در حق دیگران نخواهند داشت. آن چیزی که این فضای امن و سرشار از عدالت را ایجاد می‌کند، خون شهیدی است که با شهامت وارد عرصه‌ی رویارویی با ناامنی‌ها و ستم‌ها شده و به مبارزه‌ی با آنها پرداخته است. لذا تمامی هنرمندان، تمامی اندیشمندان و متفکران، تمامی خیرخواهان و انسان‌دوستان، در خدماتشان مدیون خون شهیدند؛ انسان باشهامتی که نترسیده و خطر کرده و چنین بستر مساعدی را به قیمت فدا کردن جان خود، برای دیگران فراهم کرده است. هرچه انسان در راه خدا بدهد، جاودانه می‌شود. اگر پول را در راه خدا انفاق کند، این پول ماندگار می‌شود. اگر هزینه‌ی خودش می‌کند، لباسی بود که کهنه و پاره می‌شد؛ غذایی بود که خورده و تمام می‌شد؛ اما وقتی در راه خدا انفاق کرد، جاودانه شد. شهید خون خویش را در راه خدا می‌دهد و خویش جاودانه می‌شود. انسان باشهامت وقتی به میدان شهادت‌طلبی می‌آید، خون خویش را جاودانه می‌کند.

در طول تاریخ، انسان‌ها به دو صورت کشته شده‌اند و دو نوع مقتول وجود داشته است. یک دسته مقتول‌های منفعل، یعنی کسانی که مرگ به سراغ آنها آمده و آنها را انتخاب کرده است. حادثه‌ای

پیش آمده و اینها را از پا درآورده؛ مثلاً یک فرد جانی و قاتل آنها را کشته، یا تصادف رانندگی، یا یک بیماری، میکرب یا ویروسی اینها را از پا درآورده است. اما در برابر آنها مقتول‌های فعال وجود دارند؛ یعنی کسانی که خودشان مرگ را انتخاب می‌کنند و به استقبال آن می‌روند. شهید چنین فردی است. تعبیر زیبایی راجع به اصحاب امام حسین علیه السلام نقل شده است؛ می‌فرمایند: **آثَرُوا الْمَوْتَ**:^{۱۸} اینها مرگ را انتخاب کردند! دو نوع مسلمانی داریم: یک نوع مسلمانی راحت‌طلبی، بزدلی و محافظه‌کاری و در کنج امن و آسایش مسلمانی کردن. در یک فضای ساکت و آرامی نماز بخوانیم و ذکر بگوییم؛ در خانقاهی حلقه‌ی ذکری بگیریم و سماع درویشی کنیم؛ در کنج مسجدی به عبادت مشغول شویم؛ همین و بس! این مسلمانی محافظه‌کارانه، بزدلانه و ترسو صفتانه، مسلمانی راحت‌طلبانه و آسایش‌طلبانه است. در مقابل، مسلمانی شهادت‌طلبانه، توأم با خطر کردن و پذیرش دشواری‌ها، مسلمانی توأم با شهامت و شجاعت است؛ این هم یک نوع مسلمانی است.

مکتب عاشورا درس مسلمانی راستین به انسان می‌دهد. اصحاب اباعبدالله علیه السلام خودشان با آزادی و آگاهی کامل مرگ را انتخاب کردند. آنها در شرایطی نبودند که در محاصره قرار داشته باشند. البته حربن‌یزید ریاحی لشکر امام حسین علیه السلام را محاصره کرد؛ چون ابن‌زیاد به او نامه نوشت که **جَفِجِعْ بِالْحُسَيْنِ**؛^{۱۹} یعنی امام را زمینگیر کن! کاری کن که نه راه پیش داشته باشد نه راه پس؛ نه بتواند به سمت کوفه بیاید نه بتواند برگردد. حرّ هم همین کار را کرد. منتها این محاصره یک‌طرفه بود او برای امام بود؛ یعنی طوری راه را بسته بودند که کسی نتواند از کوفه یا از جای دیگری بیاید و به لشکر امام حسین علیه السلام ملحق شود؛ اما از آن طرف راه باز بود. جاده یک‌طرفه بود و هرکس می‌خواست از امام حسین علیه السلام جدا شود راه برایش باز بود و هیچ مانعی وجود نداشت. پس اصحاب امام حسین علیه السلام

۱۸. عقّاد، ابوالشهداء، ص ۲۲۳ و مطهری، حماسه‌ی حسینی، ج ۲، ص ۹۹.

۱۹. موسوعة الامام الحسين علیه السلام، ج ۱۵، ص ۷۵۷؛ ابن‌نحالّی، مثير الاحزان، ص ۴۸؛ بلاذری، جمل من انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۸۵ و

ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۹۶.

چنان در محاصره و تنگنا قرار نگرفتند که نتوانند از عرصه‌ی خطر فرار کنند. در ماجرای طارق بن زیاد،^{۲۰} وقتی طارق خودش را در آن اوضاع خطر دید، چه کار کرد؟ تمام پل‌های پشت سر را خراب کرد؛ تمام راه‌های برگشت را از بین برد. بعد به سربازانش گفت: حالا یا مردانه می‌جنگید و دشمن را از پا درمی‌آورید، یا اینکه می‌مانید و دشمن می‌آید شما را می‌کشد. این‌طور ایستادگی آن‌قدر بالارزش نیست؛ چون راهی جز مبارزه ندارند. اما اصحاب امام حسین علیه السلام راه برگشت برایشان باز است. شب عاشورا امام حسین علیه السلام نه تنها فرمودند که من بی‌عتم را برداشتم، حتی برای اصحاب توجیه درست کردند که بتوانند خودشان را نزد دیگران تبرئه کنند. فرمودند: هر یک از شما دست یکی از زن و بچه‌های مرا بگیرید و بروید، که اگر کسی به شما گفت چرا حسین علیه السلام را تنها گذاشتید، توجیه داشته باشید؛ بگویید ما زن و بچه‌ی امام حسین علیه السلام را نجات دادیم.^{۲۱} ماندن اینها چقدر بالارزش است! اینها خودشان مرگ را انتخاب کردند؛ نه محاصره‌ی دشمن آنها را زمین‌گیر کرد که چاره‌ای جز جنگیدن و خطرپذیری برایشان نگذاشته باشد، نه در برابر دوست رودربایستی و محدودیت و معذورت داشتند؛ چون امام حسین علیه السلام بیعت را از روی دوششان برداشت.

وقتی خبر کشته شدن مسلم بن عقیل در بین راه و قبل از ورود به کربلا به حضرت رسید، حضرت بلافاصله خبر را برملا کردند. دو نفر از کوفه می‌آمدند، حضرت پرسیدند از کوفه چه خبر؟ گفتند چنین اتفاقاتی در کوفه افتاد و مسلم هم شهید شد. امام حسین علیه السلام قضیه را نپوشاندند و بلافاصله علنی کردند. اصحابشان را صدا زدند و فرمودند: مرگ در انتظار ماست؛ هر کس می‌خواهد برگردد از همین جا برگردد. لذا اصحاب نه در رودربایستی دوست ماندند و نه در محاصره‌ی دشمن؛ بلکه برای کشته شدن و شهادت یک انتخاب صددرصد آزاد و دلاورانه کردند.

۲۰. فاتح اندلس که جبل الطارق به نام اوست.

۲۱. ابومخنف کوفی، وقعة الطائف، ص ۱۹۷؛ ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۹۷ و سید بن طاووس، لهوف، ص ۹۰؛ با اندکی تفاوت در کلمات هر منبع: **وَ إِنِّي قَدْ أَدْنْتُ لَكُمْ فَانْطَلِقُوا جَمِيعاً فِي حِلٍّ لَيْسَ عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِمَامٌ، هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَاتَّجِدُوهُ جَمَلًا وَ لِيَأْخُذْ كُلُّ رَجُلٍ يَدَ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَ تَفَرَّقُوا فِي سَوَادِكُمْ وَ مَدَائِنِكُمْ فَإِنَّ الْقَوْمَ إِنَّمَا يَطْلُبُونَنِي وَ لَوْ قَدْ أَصَابُونِي لَهَوُا عَنْ طَلَبِ غَيْرِي؛ فَأَبُوا ذَلِكَ كُلَّهُمْ.**

از جملات اباعبدالله علیه السلام مواردی را به اختصار اشاره می‌کنم و امیدوارم عزیزان به مقاتل و دیگر کتاب‌ها مراجعه کنند و مشروح آن را بخوانند. از آغاز این حرکت در نامه‌ای که اباعبدالله علیه السلام به معاویه نوشتند، می‌بینید که چه نامه‌ی شجاعانه و دلیرانه و پرخاشگرانه‌ای است. جلوه‌های آغازین این شجاعت را در این نامه‌ی مفصّلی که حضرت به معاویه نوشتند، می‌توان دید، که چگونه در مورد نیت پلیدی که برای جانشینی یزید در ذهن می‌پروراند، به او پرخاش کردند. پاسخی که حضرت در جریان حج به معاویه دادند، اوج دلیری و شهامت در بیان حقیقت و پرخاش به یک ستمگر غاصب را نشان می‌دهد. وقتی معاویه برای بیعت گرفتن برای پسرش یزید به مدینه آمد، حضرت یک خطبه‌ی غرّاء و دلاورانه در برابر معاویه و در مخالفت با جانشینی یزید و بیعتی که معاویه می‌خواست از حضرت بگیرد، ایراد کردند. این شجاعت و شهامت در زندگی حضرت نمونه‌های فراوانی دارد. جملاتی از حضرت را اشاره می‌کنم تا ببینیم که چگونه حضرت و اصحابش آگاهانه مرگ را برگزیدند.

هنگامی که امام حسین علیه السلام در مکه بودند نامه‌ای خطاب به بنی‌هاشم نوشتند و آنها را برای شرکت در این نهضت عظیم دعوت کردند. حضرت در آن نامه می‌نویسند: **مَنْ لِحَقِّ بِي اسْتُشْهِدَ:** هرکس به من ملحق شود شهید خواهد شد! چقدر صداقت بین رهبر و پیروانش هست! آنها را در فضای ابهام به عرصه‌ی خطر نمی‌کشاند. بنی‌هاشم را دعوت می‌کند که او را همراهی کنند؛ ولی می‌فرماید: **مَنْ لِحَقِّ بِي اسْتُشْهِدَ:** هرکس به من ملحق شود شهید می‌شود و با این حرکت شهادت‌طلبی کرده است. اما آن طرف قضیه را هم می‌فرمایند: **وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنِّي لَمْ يَبْلُغِ الْفَتْحِ:**^{۲۲} اگر کسی به من نپیوست و در برابر ظلم و ستم دستگاه یزیدی سکوت کرد، گمان نکند پیروزی به دست می‌آورد! شکست‌خورده‌ی واقعی آن فرد است. این همان نکته‌ای است که عرض کردم که عرصه‌ی واقعی ارزیابی پیروزی و شکست

۲۲. سیدین طاووس، لهوف، ص ۴۱؛ طبری آملی، دلائل الامامة، ص ۱۸۸؛ شامی، یوسف بن حاتم، درالتظیم، ص ۵۳۲. و با اندکی تفاوت: **وَ مَنْ لَمْ يَلْحَقْ بِي لَمْ يُدْرِكِ الْفَتْحِ:** ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۷۵؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۸۷؛ **وَ مَنْ تَأَخَّرَ عَنِّي لَمْ يَبْلُغِ الْفَتْحِ:** راوندی، الخرائج، ج ۲، ص ۷۷۱.

درون انسان‌هاست نه بیرون. یعنی خفت و خواری تن دادن به بیعت با یزید اوج شکست است؛ اگرچه توأم با آسایش و سلامت و راحتی و رفاه باشد. و عزت ستم‌ناپذیری و پرخاش کردن بر سر ستمگران، اوج پیروزی است؛ اگرچه با تحمل تیغ و تیرها و شهادت‌ها باشد.

هنگامی که حضرت قصد کردند از مکه حرکت کنند، فرمودند: **حُطَّ الْمَوْتُ عَلَىٰ وُلْدِ آدَمَ مَحَطَّ الْقِلَادَةِ عَلَىٰ جِدِّ الْقَتَاةِ**: مرگ یک واقعیت [زیبا] است. اینها مصداق همان نکاتی است که در مقدمه عرض کردم که اگر انسان واقعیت‌های موجود را باور کند در لحظه‌ی مواجهه با آنها کمتر دچار فشار و ترس و هول می‌شود. حضرت می‌فرمایند: مرگ همچون گردنبندی است که بر گردن دخترکان جوان افتاده و جای این گردنبند روی سینه‌ی آنها نقش بسته است؛ مرگ هم بر فرزند آدم، همین‌گونه [دلنشین،] حتمی و مسلم است. بعد فرمودند: **وَ مَا أَوْلَهُنَّ إِلَىٰ أَسْلَافِي إِشْتِيَاقَ يَعْقُوبَ إِلَىٰ يُوسُفَ**: چقدر من وله و اشتیاق دارم برای ملحق شدن به گذشتگان خودم، به پیغمبر، به امیرمؤمنان، به امام مجتبی و حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ. اشتیاق من در وصال به آنها از راه نیل به شهادت و دستیابی به مرگ، همچون اشتیاق یعقوب است در وصال به یوسف، فرزند گم‌شده‌اش! **وَ خَيْرٌ لِي مَصْرَعٌ أَنَا لَأَقِيهِ**: از پیش برای من قتلگاهی انتخاب شده که دارم آگاهانه و آزادانه به ملاقات آن لحظه‌ی قربانی می‌روم. با پای خودم به قربانگاه می‌روم. **كَأَنِّي بِأَوْصَالِي تَنْقَطِعُهَا [تَقَطُّعُهَا] عَسَلَانُ الْفُلُواتِ بَيْنَ النَّوَاوِيسِ وَ كَرْنَلاءِ**: گویا من الان می‌بینم! این **كَأَنِّي** هم برای ماست و گرنه برای خود حضرت، گویا می‌بینم نیست؛ حضرت مثل روز روشن می‌دیدند. برای اولیاء خدا زمان حجاب نیست؛ گذشته و حال و آینده برایشان همزمان موجود است؛ نقد است و می‌بینند. فرمودند: دارم می‌بینم که این درندگان و گرگ‌ها رگ و پی مرا در بیابان‌ها بین نوایس و کربلا از هم می‌گسلند. در پایان فرمودند: **مَنْ كَانَ بَادِلًا فِينَا مُهَجَّتَهُ وَ مُوطَّنًا عَلَىٰ لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا**

فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحاً إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى: ۲۳ هر کس آمادگی دارد که خون قلب خودش را در راه ما بذل کند و تن به لقاء خدا سپرده و آمادگی شهادت و مرگ را دارد، فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا؛ با ما راه بیفتد و همراه ما بیاید. نفرمود من منتظر می‌شوم تا شما بیایید. خیر! او خودش یک‌تنه راه را طی می‌کند. فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحاً إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى: من خودم فردا صبح راه خواهم افتاد. اگر کسی هم نیاید من تنها می‌روم! قرآن فرمود: إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفِرَادِي: ۲۴ حتی اگر یک یار هم پیدا نکردی، فرادی و تنها در راه خدا قیام کن. امام حسین علیه السلام همین را می‌فرمایند که اگر هیچ‌کس هم نیامد، فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحاً إِنْ شَاءَ اللَّهُ!

در همان منزل بین راه که پشربن‌غالب از سمت کوفه رسید، حضرت پرسیدند از کوفه چه خبر؟ عرض کرد: خَلَفْتُ الْقُلُوبَ مَعَكَ وَ السُّيُوفَ مَعَ بَنِي أُمِّيَّةَ: در حالی کوفه را پشت سر گذاشتم و ترک کردم که دل‌های کوفیان با تو بود؛ یعنی قلباً حقانیت تو مورد باور آنها بود؛ اما شمشیرهایشان با بنی‌امیه بود. امام حسین علیه السلام فرمودند: صَدَقَ أَخُو بَنِي أَسَدٍ: راست می‌گوید! سخنش حق است. سپس فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ» ۲۵ وَ «يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ» ۲۶: خداوند آنچه مشیتش باشد عملی می‌کند و طبق اراده‌ی خودش حکم را جاری می‌کند. یعنی حضرت با آگاهی و دلاورانه به سمت صحنه‌ی مرگ می‌روند. یا آنجا که حرّ جلوی حضرت را گرفت، به حرّ فرمودند: أَلْفَبِالْمَوْتِ تُخَوِّفُنِي؟ با مرگ مرا می‌ترسانی؟! وَ هَلْ

۲۳. سیدبن طاووس، لهوف، ص ۶۱؛ مفید، مسائل العبریه، ص ۷۱؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶ و اربلی، کشف‌الغمه، ج ۲، ص ۲۹.

۲۴. سوره‌ی سبأ، آیه‌ی ۴۶.

۲۵. سوره‌ی حج، آیه‌ی ۱۸.

۲۶. سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۱.

۲۷. سیدبن طاووس، لهوف، صص ۷۰-۷۱؛ خوارزمی، مقتل، ج ۱، ص ۲۲۰؛ ابن‌اعثم کوفی، فتوح، ج ۵، ص ۶۹ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۷.

يَعْدُوا بِكُمْ الْخَطْبُ أَنْ تَقْتُلُونِي؟^{۲۸} آیا اصلاً کاری بیش از کشتن من از شما بر می آید؟! لَيْسَ شَأْنِي شَأْنُ مَنْ يَخَافُ الْمَوْتَ: من کسی نیستم که از کشته شدن بترسم! از مرگ بهراسم! مَا أَهْوَنَ الْمَوْتِ عَلَى سَبِيلِ نَيْلِ الْعِزِّ وَ إِحْيَاءِ الْحَقِّ:^{۲۹} در راه حفظ عزت و احیاء حقیقت تحمل مرگ چه آسان و گواراست! یا در روز عاشورا حضرت در سخنرانی خود ابیاتی را می فرمایند:

فَإِنْ نَهَزِمَ فَهَزَامُونَ قِدْمًا وَإِنْ نُهَزِمَ فَغَيْرُ مُهَزَّمِينَا

اگر ما در این کارزار پیروز باشیم که در گذشته هم پیروز بودیم و اگر شکست بخوریم باز هم شکست خورده‌ی واقعی نیستیم. پیروزی حقیقی و باطنی دست ماست. کسانی که به ظاهر ما را در هم می کوبند، شکست خورده‌اند.

وَمَا إِنْ طُبْنَا جُبْنٌ وَ لَكِنْ مَنَائِنَا وَ دَوْلَةُ آخِرِينَا

ترس از شوون ما نیست؛ ما کسی نیستیم که تن به ترس داده باشیم. اگر هم کشته شویم، حوادثی است که رخ داده و سودی به دیگری رسیده است.

فَقُلْ لِلشَّامِيِّينَ بِنَا أَفِيُقُوا سَيَلْقَى الشَّامِيُّونَ كَمَا لَقِينَا

به کسانی که ما را شماتت می کنند بگویید که یک لحظه درنگ کنید؛ یک لحظه به خودتان برگردید و فکر کنید! همین مرگی که امروز به ملاقات ما آمده، به زودی به ملاقات شماتت‌گران هم خواهد آمد. مگر آنها گریز و مفری از مرگ دارند؟

۲۸. ابومخنف کوفی، وقعة الطف، ص ۱۷۲؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۷۹؛ طبرسی، اعلام‌الوری، ج ۲، ص ۳۳۲ و مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۸۱.

۲۹. شوشتری، احقاق‌الحق، ج ۱۱، ص ۶۰۱ و امین، اعیان‌الشیعه، ج ۱، ص ۵۷۶.

إِذَا مَا الْمَوْتُ زَفَعَ عَنِ أَنْسٍ

كَلَامِكُلُهُ أَنْأَخَ بِأَخْرِينَا^{۳۰}

اگر مرگ از گروهی روی برمی گرداند، به گروهی دیگر رو می کند؛ هیچ کس از مرگ مصونیت ندارد. پس چرا ما از مرگ بترسیم؟

حضرت در جای دیگر فرمودند: **وَ اللَّهُ لَوْ لَمْ يَكُنْ مَلْجَأً وَ لَا مَأْوَى لَمَا بَايَعْتُ يَزِيدَ بَنَ مُعَاوِيَةَ:**^{۳۱} به خدا سوگند اگر در همه‌ی دنیا هیچ ملجأ و مأوایی، هیچ پناهگاه و قرارگاه امنی، هیچ نقطه‌ی آسوده‌ای برای من وجود نداشته باشد، باز هم هرگز با یزید بن معاویه بیعت نمی‌کنم. اینها جلوه‌های شهامت و شجاعت و دلیری در وجود مقدس اباعبدالله‌الحسین علیه السلام است.

در مورد یاران و اهل بیت اباعبدالله علیه السلام هم ماجرا همین است. وقتی دست چپ برادر دلاور اباعبدالله، عباس بن علی علیه السلام در صحنه‌ی کارزار با ضربت شمشیر دشمن قطع شد، این ابیات را خواندند:

يَا نَفْسُ لَا تَخَشِي مِنَ الْكُفَّارِ وَ أَبْشِرِي بِرَحْمَةِ الْجَبَّارِ

ای نفس نکند از کفار بترسی! حضرت به خود تلقین می‌کنند. اینکه گفتم به خودمان تلقین شجاعت و قوت کنیم، شجاع می‌شویم، مصداقش همین است. ای نفس من بشارت باد بر تو به رحمت پروردگار که هم جبران‌کننده‌ی هر خسارت و مصیبتی است که بر دوستانش وارد شده و هم به اعتبار دیگری در برابر دشمنان، جبار است. **مَعَ النَّبِيِّ السَّيِّدِ الْمُخْتَارِ:** و تو به این رحمت پروردگار نائل می‌شوی؛ همراه پیامبر که سیّد و سرور برگزیده‌ی خدای متعال است.

۳۰. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۹؛ ابن‌نماحی، مثير الاحزان، ص ۵۵؛ سیّدین طاووس، لهوف، صص ۹۸-۹۹؛ طبرسی، احتجاج، ج ۲، ص ۳۰۰ و عسکری، معالم المدرستین، ج ۳، ص ۱۰۱؛ این اشعار با اختلاف در تعداد ابیات و با کلمات مشابهی نیز نقل شده است: ... وَ إِنْ نَعَلِبُ فَعَبْرٌ مُعَلِّبِنَا ... بِكَلْكَلِهِ أَنْأَخَ بِأَخْرِينَا.

۳۱. ابن‌اعثم کوفی، فتوح، ج ۵، ص ۲۰؛ خوارزمی، مقتل، ج ۱، ص ۱۸۷؛ حسینی حائری، تسلیة المجالس، ج ۲، ص ۱۵۸ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

با ظلم و ستمشان دست چپ مرا قطع کردند. پس ای پروردگار من! داغی آتش دوزخ را به اینها بچشان! این روح شهامت و شجاعت عباس بن علی علیه السلام است.

شنیده‌اید که حضرت اباعبدالله علیه السلام در مسیری که به سوی کربلا می‌آمدند، یکبار که سر خود را روی زین مرکبشان گذاشته بودند، چند لحظه‌ای حالت خواب به حضرت دست داد؛ بعد سرشان را بلند کردند و کلمه‌ی استرجاع را بر زبان جاری کردند: **إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**. حضرت علی‌اکبر علیه السلام نزدیک مرکب امام بودند؛ عرض کردند: پدرجان چه شد کلمه‌ی استرجاع بر زبان جاری کردید؟ حضرت فرمودند: **إِنِّي خَفَقْتُ بِرَأْسِي خَفَقَةً فَعَنَّ لِي فَارِسٌ وَ هُوَ يَقُولُ الْقَوْمُ يَسِيرُونَ وَ الْمَنَائِبَا تَسْرِي إِلَيْهِمْ**: من همین که سرم را روی زین مرکب گذاشتم، خواب مرا در ربود و دیدم که سواری پشت سر ما می‌گوید: این گروه حرکت می‌کنند و مرگ اینها را تعقیب می‌کند. **فَعَلِمْتُ أَنَّهَا أَنْفُسُنَا نُعَيْتُ إِلَيْنَا**: و از این سخن فهمیدم که مرگ در انتظار ماست و ما به سوی مرگ می‌رویم. حضرت علی‌اکبر علیه السلام به پدر عرض کردند: **يَا أَبَتِ لَا أَرَاكَ اللَّهُ سُوءًا أَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ**: پدر هیچ‌وقت ناراحتی و بدی و مشکلی نبینی! خدا هیچ‌وقت به تو سختی و بدی نشان ندهد. پدر جان! مگر ما بر حق نیستیم؟ حضرت فرمودند: **بَلَى يَا بُنَيَّ وَالَّذِي إِلَيْهِ مَرْجِعُ الْعِبَادِ**: بله ای پسرکم! قسم به آن کسی که بازگشت همه‌ی بندگان به سوی اوست ما بر حقیقیم. حضرت علی‌اکبر علیه السلام به پدر عرض کردند: **إِذَا لَا نُبَالِي أَنْ نَمُوتَ مُحَقِّقِينَ**: در این صورت کشته شدن چه اهمیتی دارد؟ در شرایطی که ما محققیم و حق با ماست دیگر چه گریز و ترس و نگرانی از کشته شدن؟ امام حسین علیه السلام فرمودند: **جَزَاكَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ خَيْرَ مَا جَزَى وَلَدًا**

۳۲. مناقب، ابن شهر آشوب؛ ج ۴، ص ۱۰۸؛ حسینی حائری، تسلیة المجالس، ج ۲، ص ۳۰۹؛ مجلسی، بحار الانوار؛ ج ۴۵، ص ۴۰ و محدث قمی، نفس المهموم، ص ۱۷۷.

عَنْ وَالِدِهِ: ^{۳۳} پسر من! بهترین پادشاهی را که هر پدری ممکن است به فرزندش بدهد، خدا از جانب من نصیب تو کند!

اهل بیت امام این گونه بودند. اما امام حسین علیه السلام در مورد اصحابشان [بنابه نقل] فرمودند: **وَ اللَّهُ لَقَدْ بَلَّوْتُهُمْ فَمَا وَجَدْتُ فِيهِمْ إِلَّا الْأَشْوَسَ الْأَقْعَسَ يَسْتَأْنِسُونَ بِالْمَيْيَةِ ذُونِي إِسْتِنَاسَ الطِّفْلِ إِلَى مَحَالِبِ أُمِّهِ: ^{۳۴}** اصحابم را محک زدم و می دانم ذره ای از کشته شدن ترس ندارند. کوچکترین بی وفایی در آنها مشاهده نمی شود و در اوج صلابت و غرندگی هستند. به مرگ انس دارند همان گونه که طفل شیرخوار به پستان پرشیر مادرش انس دارد.

روز عاشورا بعد از اینکه از طرف دشمن تیرباران انجام شد، حضرت به اصحابشان خطاب کردند و فرمودند: **قُومُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ إِلَى الْمَوْتِ الَّذِي لَا بُدَّ مِنْهُ فَإِنَّ هَذِهِ السَّهَامَ رُسُلُ الْقَوْمِ إِلَيْكُمْ: ^{۳۵}** ای یاران من! رحمت خدا بر شما، برخیزید به سوی مرگی که گریزی از آن نیست. (یعنی مواجهه با واقعیت ها و فرار نکردن از واقعیت ها) به درستی که این تیرها رسولان و پیام آوران این قوم ستمکار به سوی شما هستند. و بعد از شهادت آنها فرمودند: **أَمَا وَاللَّهِ لَا أُجِيبُهُمْ [إِلَّا أُجِيبُهُمْ] إِلَى شَيْءٍ مِمَّا يُرِيدُونَ حَتَّى أَلْقَى اللَّهُ تَعَالَى وَ أَنَا مُخَصَّبٌ بِدَمِي: ^{۳۶}** به خدا سوگند، ای یاران وفادار من! ای اهل بیت وفادار من که این گونه شهید و تگه تگه شدید! اینها اراده کرده اند مرا به زبونی و خواری، تسلیم و سکوت و سازش، و تأیید ظلم و

۳۳. ابومخنف کوفی، وقعة الطف، ص ۱۷۷؛ ابن نماحلی، مثير الاحزان، ص ۴۷؛ خوارزمی، مقتل، ج ۱، ص ۲۲۶؛ مجلسی، بحار الانوار، ج

۴۴، ص ۳۷۹؛ مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۸۲ و طبرسی، اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۸۰.

۳۴. بهیانی، الذمعة الساکبة، ج ۴، ص ۲۷۱؛ فرهنگ عاشورا، ص ۱۴۷ و مقرّم، عباس، ص ۱۶۸؛ این عبارت منسوب به حضرت با

کلمات متفاوتی نقل شده است؛ از جمله: **أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ نَهَرْتُهُمْ وَ بَلَّوْتُهُمْ وَ لَيْسَ فِيهِمْ إِلَّا الْأَشْوَسَ الْأَقْعَسَ يَسْتَأْنِسُونَ بِالْمَيْيَةِ ذُونِي إِسْتِنَاسَ الطِّفْلِ بِلَبْنِ أُمِّهِ.**

۳۵. سیّدین طاووس، لهوف، ص ۱۰۰؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۲ و بحرانی، عوالم العلوم، ج ۱۷، ص ۲۲۵.

۳۶. سیّدین طاووس، لهوف، ص ۱۰۱؛ ابن نماحلی، مثير الاحزان، ص ۵۸؛ موسوعة الامام الحسين علیه السلام، ج ۳، ص ۴۲۶ و مجلسی،

بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۲.

فساد و بی‌دینی و کفر حاکم بر دستگاه بنی‌امیه بکشند، ولی به خدا قسم خواسته‌های اینها را اجابت نمی‌کنم تا اینکه به ملاقات پروردگارم نائل شوم در حالی که با خون خویشتن خضاب کرده‌ام و محاسنم گلگون شده است.

امیدواریم خدای متعال به همه‌ی ما این نصرت و توفیق را عنایت فرماید که درس‌آموزانی به‌حق از مکتب اباعبدالله علیه السلام باشیم. همان‌طور که حضرت فرمودند که در وجود من و در عملکرد و قیام من الگو و اسوه‌ای برای شماست، و شما ای یاران من، ای دوستداران و عاشقان حسین، باید به من تأسی کنید، امیدواریم خدای متعال به ما توفیق تأسی به دلیری و شهادت و شجاعتی که در صحنه‌ی عاشورا موج می‌زند، عنایت فرماید؛ و در صحنه‌ی رویارویی با همه‌ی دشواری‌ها، مشکلات، سختی‌ها، محرومیت‌ها، خطرها، دشمنان و مخالفان، یک لحظه به صحنه‌ی عاشورا فکر کنیم و شهادت و دلیری را در خود احیاء کنیم و از خودمان سستی، زبونی، ضعف و ناتوانی نشان ندهیم.

صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللهِ وَ صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللهِ^{۳۷}

۳۷. کلینی، کافی، ج ۴، ص ۵۷۵؛ حرّعاملی، وسائل الشّیعه، ج ۱۴، ص ۴۹۳ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۰۱.